

مروری کوتاه بر دیدگاه‌های مختلف

در مورد جامعه‌ی هدلی

حمیدرضا رحمانی زاده دهرکری

اگر بخواهیم دیدگاه‌های مختلفی را که در مورد جامعه‌ی مدنی این معنای جدید آن وجود دارد معرفی نماییم نیازمند نگارش چندین کتاب خواهیم بود. یک نگارنده قصد دارد در این مقاله به صورت خیلی مختصر دیدگاه‌های عمده و کلان را که به نحوی از آنجا سهمی در طراحی و تدوین مفهوم جامعه‌ی مدنی داشته‌اند مطرح نماید.

در وهله نخست می‌توان تمام این دیدگاه‌ها را به دو دسته دیدگاه‌های «چپ» و دیدگاه‌های «راست» تقسیم نمود اما به واسطه‌ی آن‌که این تقسیم‌بندی بسیار کلی است نمی‌تواند به طور دقیق به تجزیه و تحلیل آن‌ها بپردازد چه مرزهای چپ و راست بودن در بعضی از این دیدگاه‌ها چندان مشخص نیستند تقسیم‌بندی نگارنده در این مقاله مانند تقسیم‌بندی سایر پژوهشگران به ناچار گرفتنی است اما این گرفتن دلخواهانه نبوده و متکی بر نتایج‌های نظری مستقران مختلف در زمینه‌ی جامعه‌ی مدنی می‌باشد. این تقسیم‌بندی از این قرار است:

۱- جامعه‌ی مدنی از منظر لیبرالیسم کلاسیک که به صورت گفرا به دیدگاه‌های لاکه، مونتسکیو و روسو اشاره شده است. ۲- جامعه‌ی مدنی از منظر اقتصاد سیاسی که به صورت موردی اندیشه‌های مارکس و هگل را در این زمینه بیان کرده‌ایم. ۳- جامعه‌ی مدنی از منظر پرتاخوانانه ۴- جامعه‌ی مدنی از منظر پسامارکسیسم که مروری کوتاه بر دیدگاه آن‌ها می‌تواند داشته‌باشد. ۵- جامعه‌ی مدنی از منظر نئولیبرالیسم که دیدگاه‌های هابک و مدیسون را بررسی نمودیم و بالاخره در جامعه‌ی مدنی از منظر جمهوری خواهی که به طور مختصر گوشه چشمی به دیدگاه‌های آرمند داشته‌ایم.

۱- جامعه‌ی مدنی از منظر لیبرالیسم کلاسیک: دانشمندی اساسی مستقرین این نحوه نگارش، حفظ حقوق، آزادی‌ها و مالکیت فردی را در هر گونه تفرس بود. فر آن جایی که وضعیت طبیعی اوضاعیت پیش از تشکیل دولت را وضعیت طبیعی بود (هابز) یا آن‌که در وضعیت طبیعی کمبودهایی نظیر نبود قاضی می‌تواند فقدان قانون و در جامعه وجود داشت (لاک) یا در این شرایط، پیمایش تقسیم کار به تباروری و می‌تواند و - دانسون مهندس اجتماعی و تشکیل دولت ضرورتی انگار یادآور محسوب می‌شد.

مسئله اصلی در این جا تعیین حد و سرز دولت و جامعه تعیین وظائف و تکالیف دولت و جامعه بود این

اندیشمندان چنانچه به کالبدشکافی ساختار دولت و جامعه مدنی و نیز مکتوبی حاکم بر این دو علاقه‌ی نداشتند. جامعه‌ی مدنی در این پراشتن جامعه‌ی مدنی نشی می‌شد که آدمی را از مرگ و نابودی نجات می‌داد (هابز) مانع استبداد می‌گردید (مونتسکیو) به پیوستگی و رفع کمبودهای جامعه‌ی طبیعی کمک می‌کرد (لاک) و بالاخره جایگاه حقوق اراده نمود (روسو) بر اساسی این نظریه می‌بایست بر روابط جامعه‌ی مدنی و دولت نوعی حقوق عمومی حاکم باشد که در آن وظائف و تکالیف فرد در برابر یکدیگر به صراحت روشن و ذکر شود.^(۱)

۲- جامعه‌ی مدنی از منظر اقتصاد سیاسی: به نظر طرفداران این نحوه نگارش، موانع نسبی مکتوبی پیدایش جامعه‌ی مدنی باید به ساخت اقتصادی توجه داشت. در این باره مارکس در کتاب مقدمه‌ی هر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) می‌نویسد: «ما معطانی که اینچون نامم به این نتیجه رسیدم که روابط حقوقی و نیز اشکال دولتی به وسیله خودشان قابل فهمیدن و نه شکل آن‌ها را با توسل به بشریت فطن ذهن بشر توضیح داد بی‌که باید منشأ آن‌ها را در شرایط مادی زندگی جستجو کرد که هگل به تبع نوسنگان فرانسوی و انگلیسی در این جهت آن را تحت عنوان «جامعه‌ی مدنی» مجرمتی کرده است. برای کالبدشکافی جامعه‌ی مدنی باید به اقتصاد سیاسی عتایت داشت»^(۲)

بر اساس نظر مارکس طبقات و منافع نهادهای مدنی - به عنوان تجلی‌گاه انگیزه‌ها و منافع طبقات - مورد توجه تولید هستند بنابراین پیش از هر چیز باید ابتدا به فوراسیون اجتماعی جامعه نظر کرد. جامعه مدنی جایگاه سازواری طبقاتی است و سازواری بین آن‌ها یکی که وسایل تولید را در اختیار دارند و آن‌ها یکی که فاقد وسایل تولید هستند به جهت جبران دارد در آن جایی که در مورد مارکس بسیار بحث شده است. نگارنده ترجیح دارد در این قسمت به طرح دیدگاه هگل در دواوری جامعه‌ی مدنی بپردازد و به بحث مارکس در این زمینه تا همین حد بپردازد که هرچند در افکاره باز هم به دیدگاه‌های دیگر مارکس در خصوص جامعه‌ی مدنی اشاره خواهیم کرد.

هگل که متأثر از جامعه بورژوازی زمان خود بود تلاش کرده که دولت پیدایشی طبقات و صنوف را به لحاظ نظری (هرچند در استناد نظام فلسفی خود) تبیین کند. بحث جامعه‌ی مدنی که در کتاب فلسفه‌ی حق وی آمده است از پاراگراف ۱۸۲ شروع می‌شود هگل در این پاراگراف از اساس صحبت می‌کند که از چارچوب خواننده

که صحت «وحده و عشق» است خارج شده و باید مناسبات عینی گردیده است. او در این مناسبات به دنبال اهداف و قیامت خودخواهانه‌ی خویش است. منصف جایگاه تشکیل این نهادها می‌باشد اما افراد این صوف اگرچه در بی منافع شخصی خود هستند اما در عین حال نیازهای افراد دیگر را نیز برآورده می‌سازند بدین بیان به طور ناخودآگاه نیازهای ویژه افراد در برتو یک امر عام (universal) به یکدیگر پیوند می‌خورد و جامعه‌ی مدنی - که متشکل از صنوف مختلف است - تشکیل می‌گیرد.

۱۸۲- شخص انسانی که به عنوان شخص خاص قایم خودش است کسی از نیازها و منفعاتی از ضرورت طبیعی و صحت است. بدین ترتیب او یکی از اصول جامعه مدنی است اما این شخص خاص اساساً در ارتباط با دیگران است. این رویه او بر افراد نیازهای وی به وسیله دیگران - و بنابراین از طریق میانه‌ی یک امر عام - انجام می‌گیرد. این امر عام اصل دیگر جامعه‌ی مدنی است.^(۳)

آهت هگل مانند مارکس بر این باور نیست که قیامت خودخواهانه صنوف و طبقات موجب شکاف عمیق و سازه بین آن‌ها خواهد شد. به نظر هگل این مانع هر عامه است (که جزئی از سیوریوت روح در تاریخ است) امر عام را نه تنها قیامت خودخواهانه افراد را محدود می‌کند بلکه زمینه لازم برای استیگاری افراد و صنوف مختلف به یکدیگر را فراهم می‌آورد.

۱۸۳- امر عام تحقق این شایست خودخواهانه را مشروط می‌کند از این روی نظری او وابستگی متقابل شکل می‌گیرد. نظامی که منبشست خویشختن و جایگاه قانونی هر فرد را با منبشست خویشختن و جایگاه قانونی دیگران پیوند می‌زند حق و پیوستگی هگلی بیان حق و پیوستگی فردی در تشکیل می‌دهد و تنها در اثر این ارتباط است که [باز هر فرد خاص و سایرین] تأمین شده و طبیعت می‌یابد.^(۴)

۱۸۴- افراد در جامعه‌ی مدنی اشخاص خصوصی‌اند که قیامت آن‌ها منافع خودشان می‌باشد. این قیامت با مناسبتی امر عام متعلق می‌شود. امر عام در این جا وسیله تحقق آن قیامت محسوب می‌شود. دو فرد، اما افراد تا آن جایی قابل دستیابی‌اند که افراد در عتلاق اراده و رفتار و بزمندان با این امر عام منبشست خود و فعلی از یک دوجبر کلی را تشکیل دهند.^(۵)

به نظر هگل امکان اینها به خاطر آن از بشریت خوانده جدا می‌شوند که در واقعند به تنهایی قابل نیستند نیازهای مختلف خود را برآورده سازند. بنابراین ناچارند برای ایجاد ارتباط با یکدیگر - تا اندازه‌ای از منافع خودخواهانه‌ی خویش با یکدیگر - این طرز تفکر و متن در مسیر تلاش امر عام برای خود قرار دارد. اما عمل بیرون دیگری نیز وجود دارند که مانع دست‌اندازی افراد یک صنف یا طبقه به صنف یا طبقه دیگر می‌شود. از جمله نظام دادگستری و پلیس یا به قول هگل اقتدار عمومی (public authority) هگل از پاراگراف ۲۰۹ تا ۲۲۹ در مورد نظام دادگستری

فردان امنیت افراد است عدت می کند که ذکر آن ها در حوضه این نوشتار نیست.

بدین ترتیب هگل با طرح مسئله صنف و تقسیم کار به عنوان اساس ترین افکار برای تأمین نیاز افراد در جامعه منس و دارا نشان می دهد که مسئله تقسیم منصفی خود را متفکرین متقدم با نظیر لاک و آنتو اسمیت که هر دو آن ها قبل از هگل به تفصیل سیاسی و تئوری تقسیم کار بر جامعه افکاشی داشتند پیش گرفته

با این همه جامعه منصفی علمی رفیع وجود کتابسهایی فوق عجز جامعه منصفی نیست جامعه منصفی صرفاً افرادی که کارهای مطلقاً استه زبیر این جامعه هنوز سبب بر وفق نیاز به اصطلاح «دولت سبستی» و مستحق سبب نبود فهم و فاعله (understanding) آدمیان است. جایگاه مطلوب و توجیهگاه مطلق روح دولت است که اولاً کلیت اخلاقی و ثانیاً دولتی (internal state) و متکرر بر سر مابول (concept) است.

اما آن چه که هم هگل و هم مارکس به درستی به این اشاره می کنند و پیش زمینه ی لازم برای به وجود آمدن متفرد طبقات و نهادهای اجتماعی پایدار و نسبی می باشد پیدایش خود افکاشی منصفی و نهادی و طبقاتی است و وجود تقسیم کار و روند عینی نظام

سرمایه داری باعث تفکیک طبقات و صنف می شود و همین امر طبقات مختلف را متشکل می نماید انسان ها صف با طبقه انسان سرکشته و از حوضه گناه است هگل در این باره گفتارهای تئوری دارد که در تاریخ فلسفه در نوع خود بی نظیر است. به نظر هگل در دوره نخست ممالکیت به مفهوم جدید است یعنی آن پیش شرط هر نوع آزادی در جهان عینی است^(۱۸) از سوی دیگر به نظری اگر انسان به منصفی واقعی گدازد می خواهد «طلس» باشد

بایستی به صنف و طبقه ای که توسط ما به نهاد اجتماعی (معنای فعلی) باشد دهراک منصفی آدمی باید کسی باشد منظورمان این است که در سطحی معین تلقی داشته باشد زیرا کسی بدون پیشی وجود گسری یافتن آدمی بدون طبقه شخصی صرفاً خصوصی است و کلیت باطنی ناپدید از سوی دیگر شاید فرد یا ویژگی خود خود را یکی بیند و تصور کند که اگر عضو طبقاتی خود را فرو نگذرد است. این فکر، عقیده، خاستگاه است تصور کنید اگر چیزی به وجود برسد که برای آن ضرور است به تأثیر آن خود را محدود و تسلیم کرده است^(۱۹)

هگل بر پارکراف ۳۳۰ طبقه فلسفی حق این مطلب را بیشتر می شنکافد و به شخصی مهمتری اشاره می کند و آن بازتاسی فردیت صنف و صنف آن در چارچوب جامعه منصفی است. نکته ای که در زمینه تبیین جامعه منصفی و پیدایش نهادهای اجتماعی بسیار کنیدی است «دولت فعلیت آزادی انضمامی اما آزادی انضمامی مستلزم آن است که فردیت شخصی و صنف خاص آن به تنهایی به نحو کامل بسط و گسترش یابد بلکه حق آن ها به حضور صریح و روشن مورد شناسایی قرار گیرد (آن ها این بسط و گسترش و شناسایی حق را در حوزه جامعه منصفی و شایسته به دست می آورند)^(۲۰) بعدها هابرماس (شاید متأثر از همین بحث هگل) در کتاب «صرفت و تمفقات لومی» (knowledge)

land human interest) می کنند که تمفقات انسان نه تنها در طلب و امنیت نهادهای بلکه بر نحوه ی گسترش آن سه حیوان تأثیر شگونی دارد می گذارد

حکومت هگل بر این باور بود که تقسیم کار هر چه بیشتر طبقات مختلف را به سوی متشکل و منصفی می رساند پس با وجود نوعی خود افکاشی منصفی می کشاند به رزم مارکس طبقات به تدریج از طبقات هاد خود به طبقات فراری خود تبدیل می شوند و از این خود افکاشی مسیر تاریخ را رقم می زنند «ما کاشفان پیوسته ی تمداد سرمایه داران کلان پیش آن های که به تمام فولاد این روند تحولی را نصب کرده به انحصار خود تو می آورند حوجه فقر، فشار، وابسته فساد و استثمار فراگیری می نماید ولی در بین حال عسبان طبقاتی کارگر پیوسته ضدتدریس می گردد و مکتبهای بیرونی تولید سرمایه داری خود آن ها را به متحد شدن و سازمان یافتن می کشاند انحصار سرمایه برای شیوه تولید که در زمان آن و تحت تأثیر آن شکوفایی یافته است به صورت مارکس بر می آید تمرکز وسایل تولید و اجتماعی گشتن کار به تنظیم می رسد که دیگر با پیوست سرمایه داری خود سازگار نیست این پیوست می تواند باعث مری سالیکت خصوصی سرمایه داری در سر رسد خلق یکدستان خلق به می نوبده^(۲۱)

تعبیر هگل از جامعه منصفی - چنان که دیدیم - بسیار مشابه تعبیر جدید از جامعه منصفی است یعنی جامعه ای متشکل از نهادهای گوناگون که برای مکتبسهایی حل متنازه میان نهادهای زیر میان آن ها به عنوان یک کل - و دولت است. اگر او فاعلی تحلیل خود را تا طرح مسئله «دولت» نرسد نمی داد و بی نگاه کنشده به جامعه منصفی نمی رگسترده بحثی در زمان معاصر اهمیت بیشتری می یافت اما تحلیل مارکس در مورد جامعه منصفی - علمی رفیع استجم نظری تئوری آن - فوری - عدیه است تاریخ معاصر نشان می دهد که نظام طبقاتی آن قدر سخت نگرده که مورد فرواشی نظام سرمایه داری او فراهم بود هر چند بحران های انوری این نظام دوست مطلق تحلیلی است که مارکس ارائه کرده بود در هر حال نکته ی مهم و کنیدی در دیدگاه فوری انگلس آن است که انگلیزهای انضمامی مهمترین عامل پیدایش گروهها، طبقات و به تعریف آن نهادهای مختلف اجتماعی است.

۳. جامعه منصفی از منظر مارکسیسم فلسفی: دستاورد متفکران برای توضیح مکتبهای جامعه منصفی و رابطه ای آن با دولت توضیح مارکسیستهای انگلیز و آنتووسکی را کافی نمی دانستند به نظر این اندیشمندان مناسبات موجود در جامعه منصفی مواد صرف شیوهی تولید نیستند تأثیر این نمی توان گفت که جامعه منصفی صرفاً خاستگاه و غرض سازنده طبقاتی است این متفکران بر این باور بودند که مسائل سیاسی و فرهنگی نیز در شکل گیری و جهت گیری نهادهای منصفی مهمتر است در بسیاری از موارد نقش مهمتری نسبت به مسائل اقتصادی بینا می کنند در ذیل به طور خلاصه به بررسی دیدگاه دو تن از اندیشمندان این نحله فکری می پردازیم

الف) آنتونیو گرامشی: به نظر این متفکر اولاً جامعه منصفی جزء حوزه ی رستاخ و ثانیاً این ساختار

انحصاری در یک طرف و نولت و دستکامی قابل گداری و اصلاح فقر. قرار جزو جامعه منصفی جایگاه نشین نهادهای انتمونومیک و فرهنگ نظام سرمایه داری است دولت سرمایه داری باید از نهادهای مختلف طبقاتی متواضع گداری - و در تلاش است همواره سرمایه داری خود را بر جامعه منصفی اندک به عبادت بفرستد و حاکمیت معنای منصفی است که در آن دولت متکرر است تا شکل های سرمایه ی سیاسی و حقوقی قدرت را از طریق نظامهای آموزشی، فرهنگی و دینی دیگر نهادها اعمال کند^(۲۲) به نظر گرامشی این حوزه وسیع ترده که به مابولوت فرهنگ دولت سرمایه داری سرمایه داران حقیق تقویت در برابر جامعه به طرفی برآید شده و مردم از احکام دولت سرمایه داری به دیگری خسته خودی بروی می کشند^(۲۳) «پارکراف سومی در مسان برآشتن دولت سرمایه داری نخست باید در نهادهای اخلاقی و فرهنگی جامعه زمزمی بیدار کرد این منظور باید جامعه منصفی را به سوی بیشتر از صوره و ادگر انضمامی به شکل دوره و استعمال نهادهای فرهنگی آن با ترافاده به نظر او ایجاد زمزمی فرهنگی و اخلاقی جدید در جامعه منصفی نهادت کار فلسفی است^(۲۴)

بها پیورکن «فهرم هابرماس: به نظر این اندیش منصفی عرصه ی عمومی به طور اعمده و جامعه منصفی به طور اخص جایگاه بحث و مبادله و گفتگو است هرچه هابرماس با مارکس بر این نظر که استثمار جزء لاینفک نظام سرمایه داری است همونی می مانند و جامعه منصفی را گامه باستر این گونه بهره کشی ها می داند اما از سوی دیگر متفقد است که در چارچوب همین نظام نیز می توان عرصه های واقعی بخشی یافت اگر مسائلات موجود در جامعه منصفی مستلیم بر مبالغه گشتن لبراشی و جبهه ی بین الاقوامی باشد آن گونه حوزه می تواند به واقعی و بیرونی است انسان خاکست که این روشها اینتولیواری های کالبد - که مارکس آن ها را جزء ویژگی های مهم نظام سرمایه داری می شناسد - دیگر حاشی را ارباب نهادند تا شدت به نظری می توان بدون آزارگون سازی خصوصیت رطم اجتماعی موجود به حوزه حوری شیوه حوری سرمایه داری به پیدایش این خلاف نظر مارکس است این بیان معنا نیست که برای تحقق ساخته عمومی، لبر و تاجمحدود وقوع تحولات بنیادی و مهم ضرورتی ندارد اما به طور کلی هابرماس به اشتغال با تقویه دموکراتیک که در تفریق جامعه ی بیوزوزی بدیده

آمدند آریمان بیشتر دود^(۲۵) به نظر هابرماس حوزه عمومی است تا به پیدایش حوزة عمومی و جامعه منصفی اشاره می کند به نظر وی در مسعدهای هفدهم و جدهده در انگلستان و فرانسه محیط های مختلف اسم از سیاسی، فرهنگی و - بید آمد که حاش بحث و جدال و تفکر فکری بود این محافل بعدها نهادینه شدند و فضای مستقل از دولت به وجود آمدند این فضا و عرصه عرصه ی گفتگو و ارتباط و (intensity) روابط بین انفرادی (intersubjectivity) می شود هابرماس را به واسطه طرح این موضوعات از مژگان

دیدهگاه دموکراسی شورشی می‌داند که بدین مفهوم برای دموکراسی لیبرال محسوب می‌شود به نظر خاسم‌ها دموکراسی شورشی و مستی بر رابری از آن‌هایی که مستی بر ماستهت و رابطه بین‌انسانی افراد متشکل در نهادهای مختلف اجتماعی است. دموکراسی سوسیالیست است که به طور ماهوی با دموکراسی لیبرال که مستی بر شهروندی و فعالیت‌های بشا‌صوری نظیر رأی‌گیری، نمایندگی و... است تفاوت عمده‌ای دارد.

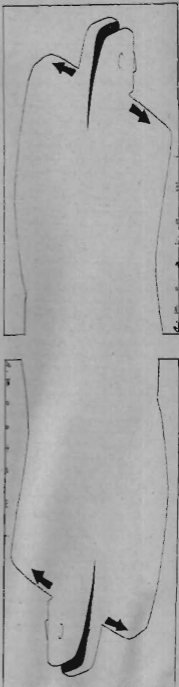
جامعه‌ی مدنی از منظر پسا‌مارکسیسم پسا-مارکسیستها و طرفداران چپ نود، تسن دفاع از رشد گسترش جامعه‌ی مدنی به این دیدهگاه می‌بندد که بخش زیادی از آزادی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری غرب گسترش نسبت اثر خلاف مارکسیست‌های مستی و هویت‌های دیگری - جنا از ماستات اقتصادی نظام سرمایه‌داری - [تظلم نهادهای مدنی (جنبش صلح سبز، جنبش قطع سلاح شیمیایی و...) به بد آمده است که جایگاه و فضای را برای سازنده و هائی بخش گشودند. در این میان جامعه‌ی مدنی بستر مناسب برای تعمیق مسائل تأثیر این سازوات است. برخی از آن‌ها متفقند که (ازد)های دموکراتیک حاصل چالش عظیم کارگران با نظام سرمایه‌داری در نیم قرن اخیر بوده است به عبارت دیگر آن‌ها این آزادی‌ها را با جنگ و نشان به حدت آورده‌اند به نظر آن‌ها تأکید زیاد بر سازنده‌ی طبقاتی و مکالیسه‌های اقتصادی همان اندازه ساده‌اندیشانه است که نادیده گرفتن پیش و روندهای علمی و ماستات موجود در نظام سرمایه‌داری معاصر. به زعم دست‌ان از آن‌ها محکوم کردن دیدهگاه‌های مختلف تحت عنوان «کلان روایت» (Meta Narrative) اگرچه بخشی از واقعیت را در بر دارد اما در فرام‌گیری سربازی گریز از تحلیلی‌های تئوریک و نیز توجیه رایج‌های اشیالی و روشنگران سرخ‌روده است. آن سبک میزورد (Erol meksins wood) با اندکی شامع در زمره‌ی اندیشمندان طرفدار این نوع نگارش می‌باشد وی که استاد علوم سیاسی دانشگاه تورنتو کانادا است از این زاویه به بحث در زمینه جامعه‌ی مدنی پرداخته است. کتاب مهم وی دموکراسی علیه عصر سرمایه‌داری نام دارد که توسط انتشارات سوسیالیست (۱۹۹۵) منتشر شده است. مهم‌ترین مقاله‌ی وی در این باره تحت عنوان «استفاده و سوء استفاده از مفهوم جامعه‌ی مدنی» در مجله (Socialist Register) چاپ گردیده است.

امسلی بحث این نویسنده آن است که تعزیر بر بحث جامعه‌ی مدنی و مخالفین آن نباید ما را از مکالیسه‌های مدنی جامعه‌ی سرمایه‌داری نقل کند. به نظری نویسنده‌ی حاسم دارد با ارائه‌ی فراتت خاصی از جامعه‌ی مدنی بر معایب نظام سرمایه‌داری سربوش بگذارد اما آن‌ها این نکته را نادیده می‌گیرند که دموکراسی واقعی نمی‌تواند بر اجتهادات و بهره‌کشی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری صحه بگذارد.^(۱۵)

نه جامعه‌ی مدنی از منظور جمهوری خواهی؛ جمهوری خواهی (Republicanism) نظری است که در زمینه‌سازی بحث جامعه‌ی مدنی تأثیر شگرفی داشته است. نکته‌ی کلیدی در بحث جمهوری خواهان «شهروندی است که استقلال یک‌کسی کنیتی بحث جامعه‌ی مدنی هم هست. اندیشه‌ی

جمهوری خواهی بر اساس تأسیل و سازبکشدنی دو میراث فکری یونان و روم به وجود آمد و بعدها با گرایش مفهوم آزاده عمومی روسو و جرج و تعدیل آن به مقابله با دیدهگاه‌های فرداوارانه‌ی لیبرال‌ها پیوند یافته چنان که می‌تواند لیبرال‌ها بیشتر به دفع شهروندی بر اساس آزادی‌های افراد و حمایت از فرد در برابر دولت - مدنی به آزادی مدنی - معتقد بودند. برعکس جمهوری خواهان معتقد به آزادی مثبت یعنی ضرورت وجود سبیل‌ها و عرصه‌های مختلف برای انتخاب و فعالیت‌های مستی برای بودند به نظر آن‌ها اگر اکثریت‌های مستی برای گزینی وجود نداشته باشد (ازد) واقعی هم مستحق نخواهد شد. مهم‌ترین سبیل‌های این جریان فکری همان آرست است. آرست فعالیت آدمی را به ۳ دسته تقسیم می‌کند: ۱- تلاش‌های مستی (labour)، ۲- کار (work)، ۳- عمل (action). عالی‌ترین فعالیت بشر به عنوان شهروندی «عمل» است که منظور از آن حضور افراد در عرصه‌ی عمومی و شرکت‌های آن‌ها در سرانجامت سیاسی خود است. به نظر آن‌ها آرست تئوری اغلب اپیدولوژی‌های معاصر نوتالیسم استناد و - است.^(۱۶) تنها سبیل ایجاد کارکنان آزاد و انسان مسئولیت‌پذیر و برپای دموکراسی شورشی (به عنوان بدینی در برابر دموکراسی لیبرال و خوری‌های مستی) در برابر هجوم نوتالیسم سازنده کرد. تأکید بر آرست (ازد) تکیه وی بر شهروندی و سبیل‌های خودمختاری که توانایی هر مستی تا یکدیگر و دولت را دارند. تأکید بر مفهوم شهروندی و مسئولیت وی در برابر بیکه‌تاری دولت - و نشانگر اهمیت اندیشه‌ی آرست در بحث جامعه‌ی مدنی به معنای جدید است. هر چند آرست میراث جامعه‌ی مدنی را به معنای که امروز ما مد نظر داریم، به کار برده است اما مباحث وی چنان‌که گفتیم در سطح دیدهگاه جامعه‌ی مدنی جدید بسیار مؤثر و مهم هستند. چنان‌که دیدهگاه فیصل‌هاول^(۱۷) از تئوریسم مهم جامعه‌ی مدنی معاصر (نویاب جامعه‌ی مدنی به نحو زیادی با نگارش آرست شبیه است «هاول و آرست هر دو مترجم به حکومس بودند که پایانش بر مسئولیت‌پذیری شهروندان قرار داشته است. حکومتی که هم مخالف هستمکی نویسنده‌ی که نوتالیسم را بایسته تحمیل می‌کرد و هم مخالف تنفی غیرستولانه از فرداوری و بی‌تفاوتی سیاسی جامعه معاصر غرب بود. به نظر هاول جامعه‌ی مدنی نه فقط حریب امن انتخاب فردی است بل که زمینه‌ساز فرصت‌های برای فهم اجتماع و اعمال مسئولیت اجتماعی نیز می‌باشد.^(۱۸) امکاتی که یادآور بحث «ازد) مدنی» و نیز «حضور در عرصه عمومی» (action) هفا آرست است.

هر جامعه مدنی از منظر تئوریسم پسا-طرفداران نگارش تئوریسمی که متأثر از دیدهگاه فرداوری هابک می‌باشد به طرق مختلف در جهت تأیید نظام سرمایه‌داری از جامعه‌ی مدنی ستایش کرده‌اند. به نظر آن‌ها سبیل‌های سربوهای اجتماعی مستقل از دولت، کوچک‌ترین احزاب سیاسی، کوچک‌ترین دولت - و راه با سربای فعالیت سربوهای اجتماعی گشوده است و (ازد)‌های مختلف حاصل این بروسی‌های تاریخی است به زعم طرفداران این ندی فکری، سبیل‌ها هرگونه نسخه برای آینده، بنام‌گیری‌های کلان و - نه تنها کاروی غت بل که اقتضای فاجده‌انگیر است چرا که به



توتالیتراسم می‌تواند آدمیان با عنایت به زمان و مکان خاص خود به صورت خودجوش راهکارهای بهتر را پیدا می‌کند به شرطی که آزاد از هرگونه سطوة فردگی، سیاسی و اقتصادی باشند. به نظر آن‌ها اقتصاد دستوری به شکست ناپذیر دچار شده و نظم منکی بر بازار نظم سرمایه‌داری - در فطرت با ماسم نفاذها - از آزموین بزرگ تاریخ سرمایه‌داری بیرون آمده است. آن‌ها بر این باورند که نظام سرمایه‌داری معاصر به پدیده‌های اقتصادی پیوسته و ویژه خود همیشه فضای برای انقلاب از نظم و نیز اصلاحات باطنی می‌گذارد از سوی دیگر با طبیعت انسان سازگارتر است چرا که آدمی می‌خواهد همیشه به تعادل برسد بنابراین انسان ضرورت در صورت آزاد بودن از

مخرب تشخیص دهند بر آن که برای تعیین این نحوه تشخیص نیازی به قیاس و بسط و - فائت باشند اگر نخواهند دیدگاه هایک را در مورد جامعه‌ی منظم تعمیم محدود به این نتیجه می‌رسد که جامعه‌ی منظم هم یک امر فانی نیست بلکه فرآیندی است که جنبه‌ی تاریخی و در زمانی (Diachronic) دارد.

جیمس جی. مدیسون (G. B. Madison) در چارچوب‌تئوری کتابی که تحت عنوان اقتصاد سیاسی جامعه‌ی مدنی و حقوق بشر (۱۹۹۸) منتشر کرده ضمن نقد دیدگاه‌های منکرین پیش از خود به تصدیق از فراتر تئوری‌ها از جامعه‌ی منظم پرداخته است. به نظر این نویسنده جامعه‌ی منظم حاصل سه نظم



افراط و تعویض برهم می‌خواهند کرد. در ذیل به بررسی مختصر دیدگاه هایک و جی. مدیسون که متعلق به این نسل فکری می‌باشند می‌پردازیم.

الف - فرود ریز یک‌هائیک: هایک نیز مانند آدورت به طور صریح و مستقیم در مورد جامعه‌ی منظم اظهار نظر نکرده است اما تأثیری که در نحوه نگارش تئوری‌های او در این زمینه بسیار مهم است به نظر هایک حرکت جامعه‌ی انسانی بر مبنای نظام خودجوش است و در این میان نظام‌ها و نهاد‌های منظم سیاسی پایا نیز از این قاعده بیرونی می‌کنند جامعه‌ی انسانی در عین حالی که محصول نیست و قصد آدمی می‌باشد نتیجه‌ی طرح او پیش تعیین شده‌ی او نیست این جوایم آن قدر پیچیده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را برنام‌ریزی و کنترل کرد. این نظر که می‌توان آگاهانه جامعه‌ی خودجوش را در صورتی پیش نبرد زیرا هیچ فرد یا عاملی قادر به کسب آن نوع منظم نیست که برای انجام این کار مورد نیاز است به نظری می‌سویالیسم در هر حال توهم بود هر چند مشروط‌ترین و شکوهندترین شکل توهم بود.^(۸)

به زعم هایک دموکراسی یک آرمان تعصیب شده و غایی نیست بلکه باید به آن به عنوان یک رویه‌ی تصمیم‌گیری منظم نگاه کرد که با عنایت به زمان و مکان قابل جرح و تعدیل است. بدین ترتیب هرگونه فردگرایی در برخی از اوقات متناهی است و رویه‌های توتالیتر و مستقیم می‌چنان که در دهه ۱۹۳۰ انفراد در این زمینه به فائیسیم انجامید.^(۹) آدمیان در پرتو آزادی‌ها راه خود را پیدا خواهند کرد بنابراین باید سیاست نظام‌ها و معادله‌ی سیاسی را همیشه در نظر داشت. آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در برهه‌ی تاریخی این فرود ریز را به انسان‌ها خواهد داد تا نظام‌های سیاسی و اقتصادی انسانی و کارآمد از نظام‌های شریک‌انسانی و

پس سه طبقه خلاصه‌اند اولاً نظم خودجوش ابطل‌ناپذیر است ثانیاً رفتارهای گوناگون و متغیّر در قالب وحد و تیز آن می‌گردد ثالثاً هیچ مملکت و معاصر بروی آزادی‌ها این‌که طالب رفتار و عملکرد آدمیان منکی به نظم خودجوش است وجود ندارد از سوی دیگر باید متذکر شد چنین آدمی‌ای همیشه خواهد بود که جوایم انسانی و اقتصادی - به خاطر این تئوری‌گرایی - قابل نقد نیست. اگرچه طرفداران تئوری‌الیسم دست کم به لحاظ تجربی چنین سوابقی ندارند چه سوابق نظم خودجوش همیشه دست از عالم غیب بیرون می‌آورد و همه چیز را به روش خاص خود می‌نماید. سؤال این است که آیا تعمیم افراطی این مطلب به دیدگاه هر چه آمد خوش آمده‌ی شماست؟

ب) مشکل تعویض نظم خودجوش چیست؟ نکته آن است که هیچ‌کدام از طرفداران تئوری‌الیسم به ذات و روشی این نظم را تعریف نمی‌کنند. بی‌کی می‌مانند یا ذکر معادلات آن را مشخص کنند در واقع نظم خودجوش هایک به لحاظ تعویض همیشه مفهوم «مثال» افلاطونی است. بر اساس تعریف افلاطون سرسخت آدمیان را به چیزی متعلق می‌کند که چیزی هم دقیقاً نمی‌باشد آن چیست. به همین سان نظم خودجوش هایک نیز یک مفهوم صلب یک‌سره است.

(Je ne sais quoi) یک چیز زبانی نگفتی است که به لحاظ فکری از آن شد می‌روی. می‌آن که گویی از کار فروست ما دست کم در حیطه نظر - بگذراند. **چ) مشکل تئوری سازی:** اگر بخواهیم تئوری‌ها را تعیین و پیش‌بینی این عبادت به گزاره‌های شرطیه تئوری (مثال) کنیم، ساختن تئوری به منظور تعیین و پیش‌بینی نظم خودجوش بسیار مشکل خواهد بود. نظم خودجوش به پدیده‌ی منظمی می‌ماند که فرآیندی بودن آن اولاً کمتر در جنبه‌ی تعاملات نظری می‌ماند. ثانیاً پیش‌بینی پیچیدگی آن - اگر بخواهیم غیرممکن - دست کم بسیار دشوار است. حتماً باید این نظم را هم که گاه می‌توان پیش‌بینی کرد. چرا که این هم دستخوش نوسانات فزاینده و روندناهنی است. در نتیجه همیشه پیچیدگی جوایم انسانی ممکن است در نگاه حاد عیب محسوب نشود اما برای علوم اجتماعی که اساس آن منظمی بر ساختن تئوری‌های مختلف برای تبیین و پیش‌بینی فاکتورها و اجزای اجتماعی است نصف مهمی می‌باشد.^(۱۰)

فرجام سخن

چنان‌که دیدیم دیدگاه‌های مختلف و گاه متعارضی در زمینه جامعه‌ی منظمی در غرب وجود دارد. وجه اشتراک همه‌ی این دیدگاه‌ها آن است که در حال حاضر وجود جامعه‌ی منظمی امری مثبت و قابل دفاعی است زیرا جامعه‌ی منظمی از یک سو ضابطی است بین شهروندان و دولت است که از سوی داری و خودگردانی دولت طبیعی می‌کند و از سوی دیگر به شهروندان متشکل در نهاد‌های منظمی این فرصت را می‌دهد که سرسخت سیاسی خویش را به دست خود ردم بپوشاند. اگرچه نتایج فکری که درباره‌ی جامعه‌ی منظمی تأمل کرده‌اند را با اندکی تسامح در دو دسته‌ی کلان «چپ» و «راست» قرار دهیم آن‌گاه متوجه اختلاف زبانی بین آن‌ها می‌شویم.

الف) ابطل‌ناپذیری نظم خودجوش: نظم خودجوش قابل اثبات با ابطل نیست به عبارت دیگر می‌توان با توصل به آن رفتارهای به لحاظ منظمی اما متغیّر آدمیان را توجیه نمود یا مثال داد. این است که روش منکی فرض کنید ماسم بر سر راه تو در مردم است و نگراند در طول سال‌های منظمی این رسیدن است که به جای برخواستن مانع آن را دور بزنند. این روند تصمیم‌گیری و عملکرد با استناد به نظم خودجوش قابل توجیه است. حال فرض کنید همین مردم در همین زمان تصمیم بگیرند که به جای دور زدن مانع، آن را از سر راه بردارند. حال، استعدادهای که این تصمیم‌گیری و رفتار نیز با نظم خودجوش مورد ادعای هایک قابل توجیه می‌باشد.

می‌شویم.

بحث درینجه بر سر این که در طرح بحث جامعه‌ی
منفی اولویت یا به آزادی جمعی یا برابری، هنوز در بین
آن‌ها جاری است. چه‌جا متفقد که آلمان در مجموع
پیشتر برابر هستند تا نابرابری. در حالی که راست‌ها بر این
باورند که نابرابری انسان‌ها وجه غالب است از طرف
دیگری، به زعم راست نابرابری هائیکه طبیعت و فرودل
تعیینند در حالی که چه متفقد است متناهی اصلی
نابرابری‌ها اجتماعی می‌باشد و بنابراین قابل تعدیل و نیز
حذف شدن هستند.

چه‌جا بر این نظرند که دیدگاه راست با طرح
لبندهای مستقل نظام سرمایه‌داری در پوشش جامعه‌ی
منفی، ضمن غریب‌نویزی به اشتراک جامعه‌ی منفی اصلی و
متکی بر ناپایداری مرمی، سعی در توجیه استمرار و
بهره‌کشی آن نظام دارد راست‌ها در مقابل متفقد که هیچ
چه‌جا به لحاظ اپتولوژیک شکست نوردند و هیچ
بدلی در نظام سرمایه‌داری منضم تصور نیست (There
no Alternative) کلاو چه‌جا سعی دارد با
آویختن بر ریسکان جامعه‌ی منفی خود را از سقوط
بیشتر نجات دهند چه‌جا بر این باورند که در نظریه‌ی
سیاسی و نیز جامعه‌ی منفی نظام سرمایه‌داری غریبه
هنوز سرمایه‌داری حرف اول و آخر را می‌زند و تحلیل
مارکس از منطق نظام سرمایه‌داری همچنان مستر
است راست‌ها با استناد به فریادش خوری مستعد که
تحلیلی مارکس از نظام سرمایه‌داری. در حقیقت ترین
حالت. در قرن بیوزدهم و اواخر قرن بیستم گزارشی داشت
و اکنون این شیوهی تحلیل را اساسی نه در زندگی
امروزی انسان بلکه در گورستان هدای گشته^(۱۱)
یافت.

چه‌جا می‌گویند که دست‌نخورده بسیاری از ناپایداری
منفی وجود اجتماعات فراوان در نظام سرمایه‌داری
معارض است به زعم آن‌ها تا ایجاد و نابرابری هست
ناپایداری برابری شواهدی وجود خواهد داشت و
ناپایداری منفی بسیاری از این دیدگاه‌ها با متعین
خولفتن کرد راست‌ها در مقابل متفقد که مشکل اساسی
و دست‌نخورده ناپایداری منفی معاصر برابری نیست بلکه
آزادی است آزادی این امکان را به همه افراد می‌دهد که
تاریخ را بر یک رنگ و زبان - به‌ویژه خویش را تأمین
کنند و بالاخره چه‌جا معاند است که این آزادی آزادی
خویش است چه این آزادی‌ها متعلق به کسانی است که
امکانات مختلفی را از جمله وسایل تولید کنترل و
مدیریت صنایع و ... در اختیار دارند فریادش ممکن
است مسافرت کردن از بلاد نامدار که تنها نفعی اندک
وسایل نقلیه داشته باشند آزادی معنای خود را از دست
خواید داد.

آن چه که حیوانیت است محض صرفاً نظری و تئوریک
دیده‌ای جامعه‌ی منفی است ولایت آن است که تنها در
کشورهای کمونیستی در غرب آیدمی جامعه‌ی منفی به
تحقق خود نزدیک شده است. حتا در آن کشورها هم
نااطمات افکار عمومی، اشتراک جهت‌نشدن و رسانهای
گروهی استفاده‌ای فراوان از قوتون سیاسی، پولی و حتا
صرف‌نحای فلسفی و سیاسی آکادمیک و - جامعه‌ی
منفی را در نزدیک شدن به حالت آرزوی خود بازتابند
استلیدن در حالی که در کشورهای دیگر از چپ در
برخی کشورهای جهان سیم جامعه‌ی منفی خویش
نازک و شکننده است که پایایی و دیار آن به ضعف یا

قدرت دولت و نیز ضعف یا قوت نیروهای اجتماعی
بستگی دارد از سوی دیگر هنوز پتانسیل‌های زیادی هم
به لحاظ نظری و هم عملی در عرصه جامعه‌ی منفی
وجود دارد پتانسیل‌هایی که روزگاری آثار بی‌سختی با
اشکست کاشتن بر آن‌ها از سوی فلیت یافتن آن‌ها را
داشتند بنابراین بحث جامعه‌ی منفی در نفع‌های آینده نیز
همچنان توسعه‌ی سرمایه‌داری مطالباتی ناشناخته‌ها و
معتدیان علوم اجتماعی قرار خواهد داشت.

منابع:
۱- برای آشنایی بیشتر با این دیدگاه‌ها بگردید به:
حمیدرضا رحمانی زاده، دهمکری،
دیدگاه‌های مختلف درباره توسعه ناپذیرگی
سیاسی، همایش توسعه سیاسی وزارت کشور،
آزموده ۱۳۷۷.

2- Karl, Marx. Selected writings in
sociology and social philosophy. Edited
by T. Bottomore and Rubel (England:
Penguin Books, 1984) P 67.

3- G.W.F.Hegel. Philosophy of
Right. Trans T.M.Knox Oxford: Oxford
University press, 1969) P 122. Para
182

4- Ibid. P123. Para 183.

5- Ibid. P124. Para187.

6- Peter G. Sillman. Person,
Property and civil Society in the
philosophy of Right. Selected Essays on
Hegel Edited by L.S. Stepelevich
(Newjersey: Humanities Press, 1993)
P117.

۷- گوتفرد وینلهم فریدریش هگل، عناصر
فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و
علم سیاست ترجمه مهد ایرانی‌طلب (تهران)
پروین، ۱۳۷۸ بند ۲۷-۳۲، (فردوم) ص ۲۵۵

8- Hegel. Op.cit. P160. Para 160.

۹- کارل مارکس، سرمایه، ترجمه ابرج
اسکندری، جلد اول (ص ۱۱۳ تا ۱۳۵) ص ۹۱

۱۰- لئو جاندوکی جامعه‌ی منفی و
دولت، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی
(تهران: نشر مرکز: ۱۳۷۷) ص ۱۵۲.

۱۱- همان.

۱۲- حسین، شریبه، انقلاب و پیچ

سیاسی، چاپ دوم (تهران: دانشگاه تهران،
۱۳۷۲) ص ۲۷، ۲۸.

۱۳- رابرت، هولت، یورگن هارماس، نقد

در حس‌نویزه سوسومس، ترجمه حسین شریبه
(تهران: نشر نی، ۱۳۷۵) صص ۲۸، ۲۹.

۱۴- ایریل، کارنر و جنری استوکس، حوت
و قدرت در نظام‌های موزکراتیک ترجمه
حمیدرضا رحمانی زاده، دهمکری، ایران، یکشنبه
(۲۸ شهریور ۱۳۷۸) ص ۱۰.

۱۵- برای مطالعه بیشتر در این زمینه بگردید به:
آن، میک سیتز رود، دوگنکی جامعه‌ی
منفی، ترجمه پروین صدافت، فرهنگ
توسعه، ش ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، (فروردین، خرداد،

شهریور ۱۳۷۵)
۱۶- مارگارت، کانورال، نقادی اندیشه
سیاسی مدرن، ترجمه منصور انصاری نشاط،
ش ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۸ ص ۱۱
۱۷- ایریل کارنر و جنری استوکس، متفقد
دموکراسی لیبرال چه می‌گویند ترجمه
حمیدرضا رحمانی زاده، دهمکری، ایران، دوشنبه
(۲۲ شهریور ۱۳۷۸) ص ۱۰.

18- For Further Studies, see
Liberal Democracy and its critics.
Edited by April carter and Geoffrey
Stokes (Cambridge: Polity Press, 1998)
PP19-37.

۱۹- کارنر و استوکس، متفقد دموکراسی

پیشین
20- See: G.B. Madison, The
political Economy of civil society and
Human Rights. London: Routledge,
1998.

۲۱- چنانکه گفتیم، انتقادات بسیاری زیادی
در مورد این دیدگاه، قابل طرح است. فریادش به
نظر نگارنده یکی از انتقادات آن است که این
نوعی گوش [ممانعت بحث فلیت ارسطویی] از
آدمیان به مرور عیب‌های خود را پیدا می‌کنند.
با تشریح این به حال باید فکر کرد. اظهار آن‌ها
سخت است! این روند و مسیر خود را رفتارهای
صمیمی را به انسان یاد می‌دهد [خود راه
بگردید که چون باید رفتار] بر این اساس باید
فغان، فرجام و مقصد را به دور افکند. آرمان‌ها
و ایده‌های انسانی، برنامه‌ریزی و تعهد برای
آینده کاری مثبت، مستدلانه و متناهی توانایی‌رسم
است.

نکته آن است که آیا می‌توانیم ایده‌ها و
آرمان‌های انسانی را که بر اساس تأمل در
پتانسیل‌های وضع موجود و تحلیل آن‌ها است بر
اساس آرمان‌های نسبی و برپایه با این
دستاورک به رژیم‌های توانبخشی در جهت منابع
ایدئولوژیک خود از آن‌ها استفاده ابزاری کرده‌اند
یا به این معنای که این ایده‌ها خود فرایندی و نسبی
استند بلکه اغلب عاقبت‌اندیشی و فرجام
نگرند در عرصه وضع موجود فرایندی کنیم. مگر
نه آن است که بخشی از به‌زیستی امروز آدمیان
وامدار آرمان‌های انسانی متفکرین گذشته بوده
است. منتها آن است که هابک و طرفداران
راست جدید از یک طرف به خاطر هراس از
رژیم‌های توانبخشی، انحصار منشی بر برنامه‌ریزی
و ... از طرف دیگر در راستای دماغ از نظام
سرمایه‌داری معاصر، از سوی دیگر بام
انسان‌اند.
۲۲- منظور گورستان (High gate) لندن
می‌باشد که مارکس در ۱۸۸۳ در آن‌جا به خاک
سپرد شده است.